

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صل
الله تعالی علی سیدنا ونبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله و تعالی فرجه الشریف.

بحث در امثله و مواردی بود که فقهای بزرگ از بنا عقلا و سیره عقلانیه برای استنباط
حکم شرعی استفاده فرموده اند مورد سوم این مسئله هست که اگر بایعی قبل از بیع
ملک اش را اجاره داده است و بعد حالا میاد این ملک را میفروشه به مشتری، به مشتری
ای که اطلاع از این نداره که این ملک اجاره داده شده است بعد از این که به او فروخت و
معامله پایان یافت و سرانجام گرفت متوجه میشه، آیا در اینجا مسلم است که این معامله
باطل نیست من رأسه، این معامله باطل نیست.

انما الکلام در این هست که مشتری چه خیری داره؟ مرحوم سید در عروه فرموده اینجا
مشتری خیار عیب داره چون ملکی که برای مدتی مصلوب المنفعه باشه منفعت اش شده
مال مستأجر این ملک معیوب هست چون ملک معیوب هست پس خیار عیب برای مشتری
هستش، چرا؟ در عروه در متن عروه ایشان فرموده که منتها این خیار عیب اینجا با خیار
عیب جاهای دیگه تفاوت میکنه در جاهای دیگه معمولا خیار عیب مشتری مختار هست بین
فسخ و یا امضاء معامله و گرفتن عرش، اما اینجا نه فقط یا فسخ است و یا قبول معامله و
همونجوری که هستش عرش نمی تواند بگیرد، فرق بین المقامین چیه؟ ایشان فرموده
است که اینجا متاع که چون مبیع باشه این نقص خلقتی نداره چیزی نیست زمین
هست، منفعتشه، جایی عرش هست که اون عیب عیب خلقتی باشه مثل این که مثلا عبدی
خریده است معلوم میشود که کور هست عبدی خریده معلوم میشه لنگ هست و امثال
اینها یا مثلا دست اش مقطوع هست اینها، اما اینجا که زمین همون زمین هست فقط یک
سال اجاره مثلا داده منافعی را اینجاها عرش گرفته نمیشه، اون ادله ای که میگوید در
مورد خیار عیب عرش هم می تواند بگیرد مال جایی هست که یک عیب خلقتی وجود
داشته باشه والا فلا،

محقق خوبی قدس سره در کتاب اجاره به این فرمایش سید اشکال کرده است گفته این
حرف شما درست نیست برای این که خیار عیب به موضوعی داره روی اون موضوع
شارع جعل کرده هم فسخ و هم گرفتن عرش را اگه اون موضوع این جا صادق هست
پس هر دویش باید باشه اگه اون موضوع اینجا صادق نیست پس به چه دلیل میگوید
خیار عیب در اینجا هست؟

پس بنابراین خیار عیبی که سید فرموده است این تمام نیست ولی در عین حال ما میگوییم
مشتری اینجا خیار داره چه خیری داره؟ خیار تخلف شرط چطور، چون میفرماید اینجا از
بنای عقلا استفاده کرده است، چون بنای عقلا وقتی اینجا می آیند یک جنسی را میخرند

توی ارتکازشون توی بنایشون این هست که این جنسی که من میخرم آزاد هست منافع اش خودش آزاد هست اینجور نیست که تا یک مدتی منافع اش مال دیگری باشه این طلق هست آزاد هست رها است منافع اش مال دیگری نیست این توی ارتکازشون هست خونه را آمده خرید این توی ذهنش این هست که این خونه بلامانع هست اما نه این که تا یک مدتی منافع اش مال کس دیگری هست پس بنابراین شرط ارتکازی مشتری این هست که من به شرطی این خانه را میخرم که منافع اش آزاد باشه و مال دیگری نباشه بعد از آن که میبینه اینجوری شرطی وجود نداره پس خیار تخلف شرط پیدا می کنه.

حالا این مسئله بحث اش که آیا حق با سید هست حق با ایشون هست ما با این کاری نداریم میخوایم به یک مثالی بیاریم که یک فقیه بزرگی در اینجا از راه سیره عقلا و بناء عقلا یک حکمی را استنباط کرده و اون خیار تخلف شرط است در این مسئله.

لقد افاد السيد الخوئي رحمه الله ذيل مسألة ما لو باع شخص العين المستأجرة، شخصی عین مستأجره را بفروشد، فی حالة کون المشتري عالماً باجارة العين فلا شی له لاقدامه علی ذلک، اگه این را بفروشه در حالی که مشتری عالم به اجاره عین هست اونوی شی برای مشتری الاخيار چه خیار عین چه خیار تخلف شرط نیستش چون خودش اقدام کرده،

س. همینجا به سیره عقلا نیست که استفاده بکنیم؟ هر جا عقلا خودشان عن علم اقدام به کاری کنن ، اینجا چیزی برعهده طرف مقابلش نیست. خود این حکم استفاده از سیره عقلا نیست؟

ج. اشکال نداره این را هم بگید یعنی موضوع، اینجور میتونیم بگیم سیره عقلاء را، موضوعی که عقلا برای خیار دارند اینجا محقق نیست، و اما فی حالة کونه جاهلاً فیثبت له الخیار، اگه جاهل باشه خیار برایش ثابت هست، و اختلف فی تحديد نوع هذا الخیار، اختلاف شده بین فقها در مشخص کردن نوع این خیار که این خیار عیب هست یا خیار تخلف شرط هست.

فقال صاحب العروة رحمه الله بخيار العيب و ان للشخص الخيار بين الامضاء و الردّ فحسب، یعنی دیگه عرش نه یا ردع یا امضاء، ولا حق له فی أخذ الارش، خب چرا چرایش را عرض کردم، که در عروه عبارت عروه مراجعه کنید هستش، گفته فان العيب الموجب للعرش ما كان نقصا فی شیء حد نفسه مثل الاما و ارج و كونه مقطوع الید و او نحو ذلک لا مثل المقام الذی العین فی هد نفسها لا عيب فيها، بینما رفض السيد الخوئي رحمه الله كلام صاحب العروه رحمه الله، ایشون كلام صاحب عروه را کنار زدند و افاد انه نظرا لوجود بناء عقلائی، چرا کنار زدنش توی متن نیامده است، کنار زدن اش را گفتیم چرا کنار زده است، فرموده یا موضوعی که در ادله خیار عیب هست اینجا نیست اگه هست اون ادله گفته است هر جا خیار عیب هست هر جا عیب هست این دو تا، اگه نیست هم نباید بگید خیاری اینجا داره اونوقت خود ایشون افاد انه نظرا لوجود بناء عقلائی علی ارسال المبيع و اطلاق المبيع چون بنای عقلائی در این هست که این چیزی که من دارم می خرم چیزی را دارم میخرم که میبعی را دارم میخرم که ارسال درش هست که اطلاق درش هست بند کسی نیست وابسته به کسی نیست فلا ثبات الخیار ینعی التمسک بتخلف الشرط الارتکازی الذی یثبت بلحاظ هذا البناء العقلائی، بنابراین برای اثبات خیار سزاوار هست که تمسک بشود به تخلف شرط ارتکازی که این شرط ارتکازی از کجا بدست اش میاریم؟ یثبت بلحاظ هذا البناء العقلائی، این مثال، این مثال به خدمت شما عرض شود که به مناقشه ای داره که مثال هایی را که شما می خواهید بزنید برای چی می خواهید بزنید؟

میخواهید مثال بزنید چون اینجا اینگونه گفتید، بله الموارد التي أُستند الى سيرة العقلاء لاثبات الحكم، شما این جا می خواهید اثبات حکم بکنید با این یا نه حکم معلوم هست که تخلف شرط، اینجا میخواهید وجود شرط را با سیره اثبات بکنید، نه این کبری را نمی خواهید اثبات بکنید با حکم شرعی این مثال می خواهد چکار کنه همون مواردی که خود شهید صدر قدس سره ایشان در باب خيار قبل اونجا همین فرمایش را فرموده است، فرموده است اینجا ما اثبات حکم نمی خواهیم باهاش بکنیم ما میخواهیم بگیم که یک شرط ارتکازی وجود داره که باید متاع با اون قیمت اش تقریبا چی باشه تساوی داشته باشه این شرط ارتکازی هست اگه یکیش خیلی پایین بود یکیش خیلی بالا بود خلاف شرط ارتکازی عقلا هست بنابراین این مثال برای اثبات حکم نمی تونه باشه، بله ازش از سیره عقلاء استفاده شده اینجا، اما برای مصداق حکم مفروض که خيار تخلف شرع باشد نه برای اثبات حکم شرعی،

س. در طریق حکم واقع شده؟

لا فی طریق هم واقع نشده است. مثل چی؟ مثل همونی که میگفتیم فرموده و امر به المعروف و عاشروهن بالمعروف، با خانم ها با معروف معاشرت بکنید، خب حالا عاشروهن بالمعروف گفتیم اگر بناء عقلائی براین شد که در یک زمانی که مثلا داشتن تلفن الان جزو معروف هستش که نداشته باشه یعنی نقصی است پیش این عرف برای خانم، اینجا این بناء عقلا حکم شرعی را اثبات نمیکنه، شارع فرموده عاشروهن بالمعروف این مصداق را درست داره می کنه این جا هم همینجور هست خيار تخلف شرط به کبری مسلم فقهی و شرعی هست درست؟ این بناء عقلا داره شرط را درست میکنه،

س. اینجا محل اشکال است که خيار شرط هست یا نیست؟ اشکال این است که اینجا خيار شرط است یا نه؟

ج. نه آقای عزیز خيار تخلف شرط که کبری روشن هست، اینجا مصداق باهاش درست میکنیم،

س. خيار شرط ممکن است اصلا مصداق نداشته باشد.

ج. میدونم، مصداق داره درست میکنیم دیگه نه حکم را

س. نه داریم حکم را درست میکنیم؟ سوال این است که اینجا مورد..... هست یا نه؟

ج. خب اونجا موبایل باید داشته باشه یا نباید داشته باشه، این جا معلوم هست هر وقت شرطی در کار بود تخلف از او خيار میاره هر وقت شرطی در کار بود تخلف از او خيار میارد، اما اینجا این شرطه وجود داره یا نداره با سیره عقلاء می خواهیم بفهمیم،

س. بگید خيار عیب، هر وقت عیبی هم بود خيار بیاره. غبن هم بود، خيار بیاره. این مسئله نشدکه؟ مسئله این که خيار عیب است یا شرط؟

ج. عجب!! چه عرض کنم دیگه باشما من، این بحث هایش قبلا شده و روشن شده است دیگه کبری روشن هست ما استنباط کبری نمی کنیم در اینجا بلکه می خواهیم بگیم اون کبری بر ما نحن فیه منطبق هست یا منطبق نیست، یعنی خيار تخلف شرط در اینجا منطبق هست یا منطبق نیست والا می دونیم خيار تخلف شرط را یا به بناء عقلاء فهمیدیم

یا به ادله نقلیه فهمیدیم، فهمیدیم هر جا شرطی باشه و تخلفی بشه خیار میاد، مدرک ما در اون هر چه هستش، اما در ما نحن فیه کسی که اجاره میکنه جایی را که بایع قبلاً او را به دیگری اجاره داده است، این جا شرطی وجود داره یا نداره؟ میگیم آقا از بناء عقلا میفهمیم شرط وجود داره اون شرط چی هست، فلذا این حرف شما هم حرف خوبی هست البته که آیا خیار عیب خیار منهادن ان خیار تخلف شرط، یا نه این ها همه مصادیق خیار تخلف شرط هستند؟ توجه فرمودید اونجا هم بله میگه خیار تعبدی نیست خیار عیب هم خیار تخلف شرط هست چون شرط می کنه که سالم باشه حالا که سالم نیست تخلف شرط شده است.

س. اگر موضوع را احراز کرد که تخلف شرط است یا نه؟ ممکنه بگیم که به درد نمیخوره؟

ج. نه نه نه حکم اش روشن هست حکم اش را استنباط نمی کنیم با این بنا عقلانی،

س. پس فرقی چی میشه؟ نیجه که یکی میشه.

ج. نتیجه این هست که ما با این بناء عقلانی که محقق خوئی اینجا بهش تمسک کرده خواسته با این بنای عقلانی حکم را استنباط بکنه، خواسته موضوع حکم را استنباط بکنه و حال این که اینجا شما مثال هایی را می خواهید بزنید که با بناء عقلا می خواهند اثبات حکم بکنند.

س. خب نتیجه اش که یکی میشود؟

ج. نتیجه چه چیزی هست که یکی میشود؟؟ بله نتیجه اینجا این میشه که اینجا خیار داره اما از چه راهی؟ از راهی که ما حکم شارع را با این بناء درست کردیم یا اون می دونستیم موضوع اش را از این درست کردیم.

س. ولی نتیجش یکیه.

ج. بله نتیجش یکیه، نتیجه این هست وقتی اینها به هم بچسبه نتیجه میده، کبری بدون صغری نتیجه نمیده، صغری بدون کبری نتیجه نمیده.

س. حاج آقا از یه قسمت پاراگراف استفاده حکم بکنیم اینجا میشه که میگه فلاشی له، اگر کسی عن علم اقدام به ضرر بکند، در سیره عقلا چیزی برعهده طرف مقابل نیست؟ فلاشی له

ج. نه نه نیست نه این که بناء بر این دارند جوابتان را دادم در همین مورد، چون موضوع اش نیست پس حکمی برایش نیست نمیگه بنایی براین هست، ببینید یه وقت موضوع اش چون نیست حکم هم نیست نه این که وقتی موضوع نیست بنا دارند این کار را بکنند، چون وقتی خودش اقدام کرده بنایی ندارند، تخلفی نشده از شرط.

الرابع: عدم لزوم المایة نوعاً للعوضین فی البیع،

مورد دیگر مثال دیگر، ان من جملة الشروط المذكورة للعوضین فی البیع المایة نوعاً لکن السید الخوئی رحمه الله رد هذا الشرط و افاد: ان المایة النوعية للعوضین فی البیع لیست شرطاً،

خب یه بحثی هست در باب بیع که آیا ثمن ومثمن اینها باید حالا مالیت داشته باشند نوعاً؟

یعنی در عرف مردم اینجوری باشه که مال حساب بشه که مال تعریف اش چی هست؟ این هست که یبذل بازائه المال، البته این تعریف دوری هست، ولی یرغیب فیه العقلا بجای او بگذارید، مال اون هست که عقلا رغبتی درش دارند و چیزهایی که پیششون ارزشمند هست حاضر هستند پای اون بدهند این میشه مال، آیا در بیع باید مبیع اینجوری باشه ثمن باید اینجوری باشه؟ عده ای گفته اند آره باید اینجوری باشه در تعریف مصباح هم گفته میادله به مال ... ، بزرگانی مثل محقق خوئی گفته اند نه همچین شرطی درش وجود نداره که باید مال باشه، و منهم حضرت امام قدس سره هم از کسانی هست که گفته اند مالیت شرط نیست ایشون هم میگن مالیت شرط نیست و میگن باید غرض عقلایی باشه برای این حالا ولو مال نباشه ، ایشون مثال میزنند یه مثالی میزنند در بیع اشان در کتاب اشان می فرمایند در محله ی ما خمین و کمره و اینها اونجا به خدمت شما عرض شود که اونوقتی که ما بچه بودیم اون زمانها یک حشراتی آمده بودند به باغ ها و درخت ها ریخته بودند اینها هیچ قیمتی نداره که اینها، اونوقت ها که سم و فلان اینها که نبود که بیان و سم هوایی بکنند و اینها، دولت یک تدبیری به خرج داد و گفت من هر دونه از این حشره ها را مثلاً یکی فلان مقدار میخرم، مردم داعی پیدا کردند ریختند توی باغ ها و هی از روی درخت ها و اینها این حشرات را جمع کردند بیان و به اداره فلان تحویل بدهند و پول بگیرند گفت میخرم، هیچ کس نگفت که این خرید اینجا درست نیست عرفاً یه غرضی برایش مترتب هست پس بنابراین ما لازم نداریم که مبیع امان مال باشد اونها حشرات را می گیرند که مال کنند تلف می کنند اصلاً ارزشی برایشون نداره ولی میخواهند یک داعی ایجاد کنند و اینها بخرند، حالا این علمین هم محقق امام هم محقق خویی قدس سره میگن لازم نیست، میگن لازم نیست دلیلتون چی هست که میگید لازم نیست به سیره عقلاء ، سیره عقلا همین عقلای خمین و کمره و اینها به خدمت شما عرض شود که امام در اون جوانی هایشون امضاءشون السید کمره ای فلان و اینها مال کمره هستند، کمره مال یک روستای نزدیک خمین بوده بعد حالا شده جزو خمین ظاهراً در اثر توسعه ی اینجا، خب اینجوری بود پس بنابراین دلیل چیه این مسئله هست، حالا اینجا هم تفکروا ، اون اشکالی که ما در قبلی گفتیم این هم هست یا این نیستش، که این حکم را ما باز میخواهیم استنباط بکنیم یا نه احل الله و البیع را فهمیدیم و می خواهیم ببینیم اینجا صدق بیع می کند یا نمی کند، اشکال مفهومی هست که این سعه ی مفهومی ما از بنای عقلا می فهمیم که چیه سعه ی مفهومی داره، ان من جملة الشروط المذكورة للعوضين فی البیع المالیة نوعاً، این که نوعاً مالیت پیش عقلا داشته باشه مالیت فردیه که من علاقه دارم من حاضر هستم هر چی قیمت داره پای این بدم فایده ای نداره نوع مردم باید برای این ارزش قائل باشند، لکن السید الخوئی رحمه الله رد هذا الشرط و افاد: ان المالیة النوعية للعوضين فی البیع لیست شرطاً، و ان العقلاء والعرف شاهدان على هذا الادعا فهو رحمه الله یری قیام بناء العقلاء على ذلك ، برای این که این شرط نیست ببینید آنچه که مثال زندگان را در چیز انداخته همین هست که شرط برده شده است این شرط در چی هست در صدق عنوان بیع هست یا یه شرط شرعی هست، که شرعاً لازم هست یا لازم نیست، اگه بگیم شرط شرعی است خب بله استنباط حکم دارید می کنید اما اگه نه حرف سر این هست که آیا اونجا صادق هست یا صادق نیست عنوان بیع این مفهوم صادق هست یا صادق نیست و ظاهراً نزاع در این هست در حالی که آیا این مفهوم بیع صادق هست یا صادق نیست؟ خب این یه بحث مفهومی را داره کما این که آقای خویی یه ضیق هایی در مفهوم بیع قائل هست که مشهور هم قائل نیستند حتی توی رساله عملیه این ضیغ را آورده ایشون، مثلاً جاهایی که معامله کالا به کالا میشه و هیچ کدوم نظر به کالا به کالا ی خاص ندارند ایشون می گه این بیع نیست، فلذا احکام خاص بیع را هم نداره خیار مجلس در اونجا وجود نداره چون

خيار مجلس مال بيع است البيعان مالم خيار يحترقا، اين بيع نيست بيع اين است كه يك طرف اش مي خواهد رفع حاجت اش بكنه يك طرف مي خواهد پول اش را حفظ بكنه مثل نانوا، نانوا كه نان مي فروشه با اين فروش مي خواهد چكاركنه مي خواهد يك سودي را ببرد اوني نون ميبرد ميخواهد به نوني بخوره، اين بيع هست اما اونجا كه نه کالا به کالا اون نمي خواهد رفع حاجت بكنه اون يك تاجري هست كه يك كالايي داره اين هم يك تاجري هست كه يك كالايي داره کالا به کالا چيز مي كنند، اون هم مي خواهد ماليت اش محفوظ بمونه اون هم ميخواهد ماليت اش محفوظ بمونه ايشون ميگه اين بيع نيست احكام خاص بيع را نداره، اينها توي مفهوم هست نه يك قيد شرعي هست كه مي خواهد بهش اضافه بكنه ميگه واژه بيع صادق نيست البيعان اينجا صادق نيست اين را داره ميگه، فهو رحمه الله يري قيام بناء العقلا على ذلك فانهم يقدمون على البيع حتى في حالة عدم وجود مالية نوعاً، اونها اقدام مي كنند به بيع در حالت عدم وجود ماليت نوعيه براي عوض يا معوض يا هردويش، اين هم مورد چهارم.

الخامس: وقوع المعاوضة القهرية في بعض موارد دفع الغرامة:

لقد نقل سيد الخوئي رحمه الله في مساله المسح على الجيرة المغصوبة قولاً بان الجواز مبنى على المعاوضة القهرية بين المال التالف و المال المضمون به،

يك كسي جيره به دست اش هست يا جاي مسح يا جاي غسل جيره است اما اين جيره را دزديده است غصب کرده است، خب حالا به پارچه اي را دزديده يا يك مقوايي را دزديده و جيره کرده است الان مي تواند روي اين مسح كنه وضو اش درست است يا نه يا غسل كنه وضو اش غسل اش درست هست يا نه؟ فرموده است كه درست هست، بعضي ها گفته اند آره درست هست چرا؟ گفتند شما، شما كه مي گويم اون شمائي حضار را عرض نمي كنم اون كسي كه اون اشتباه را انجام داده است بلكه غصب کرده است اون غاصب، اون غاصب با اين غصب اش آمده اتلاف کرده اين جيره را، بدرد او نمي خوره كه اين جيره كه، وقتي اتلاف کرده ضامن چي شده است؟ ضامن بدل اش شده مثلي مثل اش قيمي قيمت اش شده است، درست بايد غرامت بكشه بدلتش را بده، گفته اند همين كه اين ضامن بدل شد به معاوضه ي اتوماتيك و خود به خودي انجام ميشه اون تالف ميشه مال غاصب اون بدل ميشه مال مغصوب منه، اون كسي كه ازش غصب شده است، پس الان اين مال خودش هست ديگه پس روپش را بكشه مسح كنه يا بشوره اشكالي نداره مال خودش هست چرا؟ چون عوض و معوض....، ميگه آقا بدلتش را بعدا بايد بدی هم بدل مال اون بايد باشه هم اين پارچه و يا اين نمي دونم اين چوب و اينهايي كه حالا جيره، هم اين دوا مال اون بايد باشه، حالا كه اين بدلتش را ميده اين طرف مال اين ميشه ديگه

س. ولو هنوز پرداخت نکرده؟

ج. اره به نفس تلف اونها اينجوري مي گن، آقاي خوبي اينجا اشكال کرده گفته نه به نفس طلب اينجوري نميشه، اگه غرامت را كشيد و پرداخت اونوقت بله اما قبل از اين كه پردازه نه، ما الدليل على ذلك؟ سيرة عقلاء، باز در اين جا به چي به چي استدلال شده به سيرة عقلاء، عقلاء كي مي گن اين مال تو شد وقتي كه عوض اش را بدهي و پرداخت کرده باشي، نه به نفس تلف و به اين كه اومدي اين كار را كردي بگن مال تو شد،

س. اشكال قبل در اينجا هم وارده؟ اثبات حكم نشد؟

ج. حالا اینجا ببینیم چجوری مال کیه؟ نه مال کیست این حکم هست که کی میگن می‌خواهیم بگیم مال این شد ما این نشد، نه نه میدونم اما این که باز این مال کیه چی اینجایش را می‌خواهیم بگیم کی مال هست که اثر این هست، درست این بناء عقلاء هست این حکم شرع هست این بناء عقلاء هست می‌گیم شارع هم که از این ردع نکرده است پس شارع می‌فرماید که این مال غاصب هست این مثال درست هست این مثال اثبات حکم هست،

لقد نقل سيد الخوئي رحمه الله في مساله المسح على الجيرة المغصوبة قولاً يك قولی را نقل فرموده ايشون بان الجواز، جواز مسح بر این جيره مغصوبه هم مبنى هست بر يك معاوضه قهری و خود به خودی و اتوماتيك بين المال التالف که همین جيره باشه، مال تالف همین جيره هست مبنى على المعاوضة القهرية بين المال التالف و المال المضمون به، و مالی که ضمان حاصل گردیده شده است به او که اون غرامتی هست که او باید بکشد و بده به اون طرف.

لكنه رحمه الله، فرموده این مبنى براين هست لكن رحمه الله انكر هذه المعاوضه وذهب الى ان صرف الاتلاف، مجرد يعنى صرف الاتلاف ، ليس موجبا لانتقال الى الغاصب، والا اگر حالا این جيره را آيا آقای مالک اصلی آمد برداشت بگیم نه آقا مال تو نیست حق نداری دست بهش بزنی حق نداری برداری نه تا مجرد تلف شدن از ملک او خارج نمیشه، اگه آمد غرامت کشید بله دیگه حالا، می‌فرماید که ليس موجبا لانقال المال الى الغاصب بخلاف ما لو ان الشخص دفع غرامة ما اتلفه اگه دفع بکنه بپردازه غرامت ما تلفه را فان ما بقى من المال المتلف يصير حينئذ، اونچه که باقی می‌ماند از مال تلف شده که همین مقدار جيره ای است که الان وجود داره، يصير حينئذ ملكاً للذي اتلف ذلك المال، اینجا البته اون مابقی میشه ملک کسی که اتلاف کرده اون مال را که همین غاصب باشه دلیلتون برای این مسئله چیه، که حالا ملک اش می‌شود؟ این دیگه حالا حکم است که ملک این شد ملک غاصب هست از ملک مالک خارج شد ملک غاصب شد این حکم شرعی هست دیگه این دلیل اش چی هست وذلك لبناء العقلاء على ان اداء الغرامة نه فقط غرامت به ذمت بیاد نه اداء الغرامة خارجاً معاوضة بين الغرامة و المال الذى تلف،

این میشه معاوضه قهری بین این غرامت و پولی که داری میدی و اون مالی که تلف شده است بین این دوتا معاوضه میشه یعنی این پوله میشه مال اون آقای مالک قبلی، اون مال مغضوب او میشه مال شمایی که داری غرامت میکشی.

س. ادای غرامت میشه مقصد اوق معاوضه ی قهریه؟

ج. این ادای غرامت مثل این هست که پول اون را دارید میدید، داری می‌خری ،

س. ادای غرامت میشه مقصد اوق معاوضه ی قهریه؟

ج. ولی این حکم هست دیگر ولی این که اینجا معاوضه صورت می‌گیرد این حکم شرعی، حکم عقلانی و حکم شرعی.

س. در معاوضه قهری یک کبرای کلی نداریم؟

ج. نه مثل ارث قهری هست مثل این که وقتی که شخص میت شد شارع میگه قهراً تو باع میشی بدون این که شراعی چیزی باشه، درست عقود ناقله درکار باشه میگه مالک

میشی، اینجا هم شارع میگه وقتی این را پرداختی تو مالک شدی، چرا میگه؟ آیه داریم نه نداریم روایت داریم نداریم از کجا میگیم این حرف را میگیم این بناء عقلاء هست شارع ردع نکرده،

س.؟؟؟؟ سیره عقلا چقدر ارزش دارند؟

ج. سیره عقلا ارزش اش به این هست که شارع ردع نکرده است اگه در مرأی هم این هم خوندیم برای همین ها بوده دیگه.

س. در تحلیلشون دچار اشتباه میشن؟

ج. باشه ولی وقتی شارع ردع نکرده اگه اشتباه هست باید رد کنه دیگه درست ببینید قیلا هم گفتیم ممکن هست عقلا یک سیره ای داشته باشند بر اساس یک فلسفه ی نادرست اونها اما شارع میبینه این کارشون فلسفه درست داره خب ردع نمی کنه دیگه.

س.؟؟؟؟

ج. بله نه ممکن هست بگیم اون فلسفه ی نادرست نه این حرف های پیش میاد که آیا اون ارتکاز را هم امضاء میکنه یا نمی کنه این حرف ها پیش میاد،

س.

ج. نه دیگه نیست العرف به باب ،حرف آقای خوئی این هست که میگه آقا برو عرف نمیگن چه حرفی را به صرف اتلاف نمی گه.

س. ممکنه شارع این مد نظرش بوده؟ اما عرف

ج. نگفته که، بابا حرف سر این هست که شارع که طبق آیه روایت هست نیاورده که به ما بگه درست ولی میبینیم عرف میگه چی بناء عقلا این هست که وقتی غرامت را پرداخت اند خودشون را مالک میبینند يعاملون معه معامله المالك، چون میبینه عقلا یا معاملوم مالک شارع هم ردع نکرده پس معلوم میشه شارع این را هم قبول داره،

س. اگه همیشه ملازمه با یک امر درستی داشته باشه دیگه شارع لازم نبینه که ردعش کنه؟

ج. بابا این ها حرف های قبل هست شما حالا نباید این جرف ها را بنزید اینها مثال هست برای بنای عقلایی هست که گفتیم،

س. همیشه با ردع نکردنش که سیره ثابت نمیشه؟

ج. چی سیره را ثابت نمیکنه؟ س الان شما حرفهای من را قبول ندارید حرف هایی که گذشت حالا ما داریم مثال میزنیم از قبل ،حرف های قبل این هست که اگه شارع سکوت کرد ظهور حالش دلالت میکنه یا امر به معروف یا ظهور حال یا ارشاد جاهل یا نقض غرض یا چه یا چه این چیز جدیدی نیست که شما الان که نباید این حرف ها را بنزید، ما قبلا اثبات کردیم که بناء العقلا اگه شارع ردع نکرد دلیل بر این هست که او را قبول داره، حالا کسی که این را قبول کرده یک مثال اش اینجاست.

س. اینکه کسی بگه یک چیزی ملک کسی باشه، حکم شرعی است؟

ج. بله گاهی شارع هم قبول میکند که این ملک هست این ملک اوست یه جا شارع ملکیت را قبول می کند یه جا ،نه ملکیت را هم باید شارع قبول بکنه که این ملک هست فلذا یک جایی ملکیت را قبول نکرده مثل در خنزیر،در خمر،ملکیت را قبول نکرده است عقلا می گن ملکش هست ولی شارع می گه نه،

س. اینکه اثر داره بله اما خودش حکم شرعیه؟

ج.بله بله حکم وضعی هست دیگه احکام وضعی تکلیفی نیست حکم وضعی شرعی هست
خب مثال سادس،السادس این را هم بخونیم دیگه امروز بسه بیشتر از این دیگه حال نداریم،

السادس شاهد الحال،

اشار السید الخوئی رحمه الله فی بحث الکاشف عن رضی المالك الى ثلاثة الامور:

خب ما یک جاهایی لایجوز التصرف فی مال احد الا بطیبت نفسه منه، خب طیب یه امر قلبی است درونی از کجا بفهمیم،یه وقت خودش میاد میگه من راضی هست بله خیلی خب اما اگه لفظی نبود از کجا بفهمیم؟سه راه وجود داره یکی این که خودش بیاد بگه صریحاً بیاد بگید،دو فحوی،به یک چیزی اجازه داده از اون طریق اولی هم به این هم اجازه میده به اولویت، سه این هست که شاهد حال،یه قرائن و شواهدی هست که از اینها آدم میفهمه که آدم راضی هست،مثلا بعضی از بزرگان به شاهد حال میگویند این سهم امام را ما چجور تصرف درش بکنیم مال امام زمان ارواحنا فداه هست؟ خب یه عده از راه ولایت می گن میگن نه مال شخص ایشون نیست مال منصب امامت است هرکسی که متصدی این منصب شد اون یجوز لها شارع بهش اجازه داده است،ایشون این منصب را دادند یجوز الان که غائب هستند پس بنابراین نائب ایشون،خب اینها راحت هستند اما عده ای که مشهور فقها که باشند میگن نه آقا ملک طلق ایشون هست ولو به خاطر امامت،امامت حیثیت تعلیلیه هست این ملک ایشون هست البته این ملک یک احکامی داره و اون این هست که به ارث برده نمی شود موسی بن جعفر سلام الله علیه فرمود به روایت معتبر هم هست،ما کان لی من جهت الامامه اون ارث برده نمی شود و ما کان لی به جهت این که پسر امام صادق هست برای اونها ارث برده نمیشود و ما کان لی من جهت این که من خودم شخصی هستم بله اون بین فرزندانم تقسیم میشه و ارث برده میشه، ما کان لی من جهت الامامه فلا،ولی مال من هست اما من جهت الامه ادله ارث تخصیص خورده در اینجا،حالا شاهد حال،شاهد حال را چجوری درست می کنند؟ می گند آقا امام کریم هست سخی هست جواد هست این از یک طرف،از یک طرف میبینه دین پیغمبر و دین آبائش و دین خدا اگه یه عده نباشند بیایند سرپرستی بکنند طرفداری بکنند این هم که زمین میمونه،همچین آدم کریم به خدمت شما عرض کنم که سخی با کرامت از اون طرف هم دین را اینجوری دوست داره آیا میشه که راضی نباشه که ما در این مال تصرف بکنیم،حتما راضی هست.

س. به مومن دیگه ای هم که حفظ میکنند هم بدید دیگه؟

ج.در مواردی میشه دیگه اینجور نیست که فقط، باید اون شاهد حال بیاد اون شاهد حال بیاد،خب او شاهد حال هست؟ این دیگه من فرد الی فرد ممکن هست مختلف بشود،اگه

اینجوری بخواد محاسبه بکنه، به کسی خیلی، به خدمت شما عرض شود که مرحوم آقای بهاء الدینی از اونهایی بود که شاهد حال اینجوری برای امام زمان خیلی چیز داشت ایشون با این که خودش خیلی زاهدانه زندگی می کرد ولی در اون محدوده خودش در این راه، مرحوم امام در کتاب بیعشون بحث روایت وقتی که به این بحث میرسند ایشون اونجا میگن این ما این را قبول نداریم که ما از شاهد حال می تونیم یقین پیدا بکنیم که اینها، ایشون می گن ما چه میدونیم شاید یک مسائلی اهم در نظر شارع باشه الان شاید اون لازم تر باشه و فلان و اینها، فلذا ایشون از راه ولایت میگویند، حالا بالاخره مثلاً آدم یک دوستی داره میگیم بابا دوست هست و فلان و اینها، حاضر نیستش که مثلاً من مدادش را بردارم باهاش بنویسم حتماً راضی هست اینها را بهش می گویند شاهد حال، خب به چه دلیل با شاهد حال که علم آور نیست گاهی میشه اتکا کرد، میگه بناء عقلا،

اشار السید الخوئی رحمه الله فی بحث الکاشف اون چیزی که کشف کننده هست از عن رضی المالک الی ثلاثه امور، اشاره فرموده است به سه امر، الاول الاذن الصریح، الثانی: الفحوی، الثالث: شاهد الحال، نمی دانم چرا سه تا فرموده است؟ خب الاذن الصریح درست هست یکیش، الاذن الظاهر هم یکیش، ظهور در حال هستش لازم نیستش صریح باشه لفظ صریح، ظهور فحوی، شاهد حال.

وقد افاد بالنسبة الی شاهد الحال: ای: انه توجد قرائن و شواهد علی رضی المالک، شاهد حال یعنی چی؟ یعنی تحقق داشتن قرائن و شواهدی بر رضای مالک بحیث یصدر عن المالک فعل یكون میراثاً لرضاه الباطنی بتصرف الاخرین، قرائن و شواهدی توجد پیدا بکنه به جودی که مثلاً صادر بشه از مالک یک فعلی یک کاری که این کاره میرز رضای باطنی اش به تصرف دیگران در اون ملک هست مثلاً فرض کنید که میگه بفرمایید توی منزل به عده هستند میبینه قربا هستند حالا اینها دیگه لازم نیست بیان ازش اجازه بگیرند آقا اجازه میدید مثلاً ما وضو بگیریم اجازه میدید ما آب بخوریم خب معلوم هستش کسی که گفته بفرمایید پس اینها چی، بیان همینطوری بشینن نه آب بخورند نه چیزی؛ این شاهد حال هست دیگر، و جواز التصرف حیث لاجل بناء العقلاء من کونهم یرون مطلق المبرز کافياً، بنای عقلا مطلق مبرز هست و اظهار کننده و آشکار کننده چی میدونند کافی میدانند میگن لازم نیست لفظ باشه حتماً مطلق مبرز ولو مبرز فعل باشه این هم کفایت میکنه همین که داره دعوت میکنه همین که داره میگه بفرمایید درست این ها شاهد حال هستند سفره انداخته توش برنج گذاشته خورش گذاشته مثلاً سالاد گذاشته حلوا گذاشته میگن آقا اجازه میفرمایید ما حلوا را بخوریم، اجازه می دهید سبزی بخوریم یکی یکی باید اجازه بگیره؟ بابا وقتی اینها را دعوت کرده و اینها را گذاشته شاهد حال چیه؟ این فعل خود گذاشتن اینها و دعوت کردن شماها این مبرز این هست که من راضی هستم این کفایت می کنه این بناء عقلا است.

س. فرفش با فحوی چی میشه؟

ج. فحوی این هست که به اولویت چیزی را میفرماید، مثلاً صریحاً گفته است مثلاً صریحاً یک چیز پر قیمتی را گفته من راضی هستم در این مثلاً یک جانماز خیلی بزرگ و کذا گفته من راضی هستم در این نماز بخوانید اینجا می تونید نماز بخوانید درست، خب حالا وقتی که اجازه داده روی اون نماز بخوانید اجازه نداده که روی قالی تنها اونجا نماز بخوانی بالاولوبه هست چون خیلی ها برایشون مثلاً اون چیزی که برای خودشون هست و اینها حاضر نیستند که دیگری، بعضی ها را دیدم من مثلاً، پتویی را که یه کسی انداخته رویش

دیگه حاضر نیست بیاندازه روبش، میگه مستعمل هست یک لباس را که یک کسی پوشیده است حاضر نیست این را دیگه بیوشه، میگه مستعمل هست درست این حتی شاید بنده خودم هم همینجور باشم، لباس مرده سخت هست که آدم بیوشه و حال این که استاد عزیز ما رضوان الله علیه لباس یکی از علما را آوردند برایش گفتند چه اشکالی داره همون لباس را میوشم چه اشکالی داره؟! یعنی این حالت اشمئزاز نفس درش نبود، خب اون یک مومنی بوده و حالا فوت شده مگه لباس هست دیگه چه فرقی می کنه با بقیه لباسها، خب این به خدمت شما عرض شود که حالا دلیل چی هست؟ سواء اکان لفظیاً او فعلاً، این مبرز اون مطلب لفظ باشه یا فعل باشه فرقی در نظر شارع نمی کنه شارع هم این را ردع نکرده پس بنابراین، خب این چی هست اینجا آیا از قسم حکم است یا نه؟ بله این حکم هست یعنی می خواهیم بگیم این اماره فعلیه حجت هست، لازم نیست این اماره فقط لفظیه باشه این اماره فعلیه حجت است و شارع این را معتبر کرده چون عقلاء معتبر میدانند، موضوع حکم چیه رضای باطنی است برای جواز تصرف اماره بر اون رضای باطنی تارة لفظ هست تارة فعل هست، شارع، مردم هم به لفظ اتکا میکنند اون را اماره می دانند هم به فعل شارع هم ردع نکرده پس شارع هم قبول داره پس فعل هم با اینجا استنباط حکم کردیم این مثال هم مثال درستی هست که ما با او استنباط حکم داریم میکنیم،

وصل الله و علی سیدنا و نبینا محمد.